



واقعیت غایی و کثرت گرایی دینی

مصاحبه مدرسه با جان هیک*



مدرسه / شماره ۳ / آذر ۱۳۸۳

امیر اکرمی، سرروش دیاخ
ترجمه هومن پناه‌ننده

اکرمی: پروفیسور هیک! بابت فرصتی که در اختیار ما گذاشتید ممنون هستیم. خوب است بحث‌مان را درباره کثرت‌گرایی دینی (religious pluralism) با این سؤال آغاز کنیم: به عقیده شما نظریه کثرت‌گرایی دینی دقیقاً پاسخ به چه سؤالی است؟

تجربه دینی یعنی تجربه حضور خداوند به هنگام دعا و نیایش، معرفت‌بخش (cognitive) است و از مقوله فرافکتی (projection) نیست. تجربه دینی پاسخ و واکنش در قبال واقعیتی است که ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. و اگر تجربه دینی از مقوله پاسخ باشد یعنی پاسخ و واکنشی شناختی به چیزی باشد که بر ما تأثیر می‌گذارد، در آن صورت یا باید، برای مثال با پلنتینگا هم زبان شد و گفت فقط تجربه مسیحی اصیل و معتبر است و همه اشکال دیگر تجربه دینی غیراصیل و نامعتبرند (به نظر پلنتینگا این نوع موضع‌گیری هیچ عیبی ندارد. دفاع از مسیحیت چنان ذهن او را مشغول کرده که موضوعش را اصلاً از نوع برتری طلبی‌های امپریالیستی نمی‌داند)، بازی آدم یا می‌گوید فقط تجربه‌های دینی متعلق به سنت من معتبر است و دیگر تجربه‌های دینی همه غیر معتبر، یا این که به راه دیگری می‌رود. آن راه دیگر این است که ببینیم به چه ترتیب می‌توان کل این تجربه‌ها را گونه‌های مختلف تجربه دینی دانست که در سنت‌های دینی مختلف به ظهور رسیده و البته همگی هم معتبر است. آدم به دوروبرش که نگاه می‌کند و یا پیروان ادیان دیگر آشنا می‌شود می‌بیند در زندگی، ثمرات نیکی تجربه دینی، کمابیش همه جا هست، می‌بیند این طور نیست که فضیلت‌های مسیحی مثل رأفت، محبت و توجه به دیگران و چیزهایی از این قبیل تنها در بین مسیحیان رواج داشته باشد. در هر یک از سنت‌های بزرگ دیگر هم این فضیلت‌ها جاری است. بنابراین سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان این پدیده را تبیین کرد. در اینجا است که کثرت‌گرایی دینی به مثابه کوششی فلسفی برای فهم موضوع و پاسخ به این سؤال وارد صحنه می‌شود. اگر ترجیح می‌دهید می‌توانید آن را تلاشی الهیاتی بدانید، گرچه خود من ترجیح می‌دهم که آن را تلاشی فلسفی بدانم. به هر حال با این فرض که تجربه دینی انسان، گونه‌ای آگاهی از واقعیت متعال (Transcendental Reality) است (هرچند آگاهی ما از این واقعیت متعال در همه لحظات زندگی ما جاری و ساری نیست) و نیز با این فرض که انواع این آگاهی‌ها در شکل‌های بشری خاصی و در قالب فرهنگ، تاریخ و زبان خاص پدیدار می‌شود، حالا این سؤال پیش می‌آید که چگونه چنین می‌شود. به نظر من کثرت‌گرایی دینی ساده‌ترین و، با این حساب، قانع‌کننده‌ترین پاسخ به این سؤال است. بسیاری گمان می‌کنند که کثرت‌گرایی دینی از مقوله نظرپردازی فلسفی و لذا پیشینی است، در حالی که این طور

نیست. کثرت‌گرایی دینی برخاسته از تجربه اصیل دینی است. اکرمی: اما مسئله این است که وقتی ما به تصویری که هر یک از این ادیان از واقعیت عرضه می‌کنند نگاه می‌کنیم گاهی آنها را بسیار همانند می‌یابیم، اما گاهی هم می‌بینیم که واقعاً با هم ناسازگارند. البته همین طور است. اما این کثرت و ناسازگاری شامل خود واقعیت غایی نمی‌شود، بلکه کثرت مربوط به تصاویری است که انسان‌ها از آن واقعیت ترسیم می‌کنند و کلید حل مشکل هم این است که به عوامل بسیار زیاد و متفاوتی توجه کنیم که به اندیشه ما درباره واقعیت متعال یا غایی شکل می‌دهند و بر آن تأثیر می‌گذارند. من این را قبلاً گفته‌ام که پیش از قرن دوازدهم، به مدت چند قرن، مسیحیت تصویری از خداوند ارائه می‌داده که با تصویر امروزین او یک دنیا تفاوت دارد.

دیاخ: نکته این است که اگر از خدا تصاویر گوناگونی هست و همه این تصاویر هم به نحوی، یا به تعبیری از تعابیر، صحیح‌اند پس چه ضرورتی دارد که ما فرض کنیم واقعیتی متعال کار است؟ چرا که به نظر دان کیویت قضیه دین و ذهن دینی، به تعبیر ویگنشتاین کلاً داستانی است مربوط به صورت زندگی (form of life) و این که فرد خودش را با صورتی از زندگی که قبولش دارد تطبیق می‌دهد. بنابراین نکته این است که چرا باید وجود چنان واقعیت برتری را فرض کرد. به گفته خودتان، تمام قصد و هدف دین برپا کردن انقلابی کوپرنیکی است، به این معنی که باعث نوعی تحول وجودی در رفتار انسان‌ها می‌شود. دین راجع به موضوعی در حوزه معرفت‌شناسی یا مابعدالطبیعه نیست، بلکه درباره امری وجودی است، درباره چیزی که سبب دگرگونی سلوک و رفتار ما می‌شود، چنان که اگر بنا باشد آدمی مذهبی به حساب بیابیم باید طرز تلقی و رفتارمان را تغییر دهیم. بنابراین در اینجا جنبه عمل‌گرایانه بحث، جنبه مهم‌تری است، و مسأله این است که اگر فرد صرفاً باید خود را با صورتی از زندگی سازگار کند، دیگر چرا باید فرض کرد حقیقتی غایی نیز وجود دارد؟

این مطلب دوباره موضوع ایمان بنیادین دینی را به میان می‌آورد یعنی این که ظاهراً ما از واقعیتی و رای خود آگاهییم که واکنش به آن تاحدی مایه تغییر ما می‌شود، تغییر از حالت خودمداری طبیعی به حالتی که در آن مقصود و مقصد ما، آن واقعیت ماورایی است. اما البته کیویت با این نظر مخالف است. و من هم گمان نمی‌کنم که این عقیده را بتوان به نحوی قاطع اثبات کرد، چرا که به نظر من جهان ساختاری مبهم و چندپهلوی دارد. اما این هم هست که هر کس اگر در حد قابل توجهی به تجربه دینی دست یافته باشد ایمان پیدا می‌کند که این

تجربه صرفاً و تماماً ساخته و پرداخته ذهن بشر نیست، بلکه محصول ذهن بشر است در واکنش و پاسخ به واقعیتی ماورایی که ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین بر فرض اگر من از شما پرسیم که چرا به «الله» اعتقاد دارید، شما نهایتاً ناچارید بگویید که وقتی قرآن را به مثابه متنی وحیانی می‌پذیریم، در عالم نظر چه بسا صرفاً با برساخته‌ای بشری سروکار داشته باشیم، اما در عین حال ایمان قلبی‌ام این است که این متن پاسخ و واکنشی است به واقعیتی ماورایی.

دباغ: این‌ها که گفتید مبتنی بر رویکردی واقع‌گرایانه است، در حالی که به نظر کویپیت این‌ها صرفاً کنش و پاسخ محمد(ص) است به آنچه در ساحت روحش جریان دارد.

من ادعا نمی‌کنم که می‌توانیم وجود خدا را اثبات کنیم و نیز گمان نمی‌کنم که بشود طبیعت باوری را ابطال کرد (طبیعت باوری قائل است که فقط جهان مادی هست، و نه چیزی بیش از آن و حیات بشری هم تنها جنبه مادی دارد و در نهایت مغز انسان مهم‌ترین جزء جهان مادی است). به گمانم نمی‌توان وجود خدا را به هیچ صورتی اثبات کرد. ادله سستی اثبات وجود خدا، در عین حال که آدم را به فکر می‌اندازد و بسیار جالب توجه‌اند، هیچ‌یک نمی‌توانند وجود خدا را به نحوی قاطع اثبات کنند. با این حساب آدم خواه مسلمان باشد خواه مسیحی، در مقام فردی مذهبی ایمانی دارد و تعهدی به واقعیتی فرابشری و فرامادی و اگر کسی مثل کویپیت چنین ایمانی را نپذیرفت برای متقاعد کردنش کاری نمی‌توان کرد. بنابراین کثرت‌گرایی بر بنیادی دینی استوار است و خشت اولش تجربه دینی است. اگر کسی فاقد چنین تجربه‌ای باشد و این خشت نخستین در وجودش جایی نداشته باشد هیچ نیازی به نظریه کثرت‌گرایی دینی ندارد. حالا سؤال من این است که شما به منزله یک مسلمان چطور به کویپیت جواب می‌دهید؟

دباغ: جواب الهیاتی یا جواب فلسفی؟

فرفی نمی‌کند. بالاخره آیا ادعا می‌کنید که می‌توانید بطلان رأی او را اثبات کنید؟

دباغ: به هیچ وجه. بنابراین وجود خدا فقط پیش فرضی متافیزیکی است.

همین‌طور است. اما از آن طرف رد حقایق ماورایی هم پیش فرض متافیزیکی است؛ هر دو آنها اصولی ایمانی‌اند به این معنی که نسبت انسان با آنها نسبتی ایمانی است نه استدلالی.

اکرمی: وقتی ما به اختلافات فاحشی که ادیان مختلف با هم دارند نظر می‌کنیم و وقتی می‌بینیم که تصویر و گزارش آنها از واقعیت، از جهان دینی و از تجربه دینی این قدر باهم تفاوت دارد، چنان که غیرقابل جمع است، و از طرف دیگر وقتی توش و توان ادله‌ای را که له و علیه وجود مستقل خدا اقامه می‌شود باهم می‌سنجیم، عقلاً تمایل پیدا می‌کنیم که همه این تصویرهای ناسازگار باهم را برساخته بشر و محصول فرافکتی او بدانیم و در ورای آنچه از ادیان، قدسیان و عارفان مختلف نمود و بروز می‌یابد به چیزی واقعی و نفس‌الامری که بر همه آنها تأثیر می‌گذارد و خود واقعیتی علی‌حده است قائل نشویم.

درست است. الهیات مسیحی برساخته‌ای است که حول تصور مسیحیان درباره خدا، الهیات اسلامی برساخته‌ای است که حول تصور مسلمانان درباره خدا، و همین‌طور است مورد یهودیت و دیگر ادیان. اگر آدم کارش را با فرض طبیعت باوری آغاز کند (فرضی که در فرهنگ غربی ما غلبه و حتی عمومیت دارد) طبیعتاً مشاهده می‌کند که نظام‌های اعتقادی مختلف ناسخ و منسوخ یکدیگرند و به این ترتیب چیزی از آنها باقی نمی‌ماند. اما از طرف دیگر اگر شخص، مثل من، کارش را از درون یک سنت دینی زنده آغاز کند و در شکلی از تجربه دینی که در آن سنت رواج دارد سهیم شود، در آن صورت مسئله اش کاملاً فرق می‌کند چراکه متوجه می‌شود دگرگون شدن احوال آدمی در همه سنت‌های بزرگ دینی به یک اندازه رخ می‌دهد و لذا نمی‌تواند بگوید که تصور من از خدا عین خدا و معادل اوست. در این شرایط چاره‌ای نیست جز این که بین تصور خدا و «خود خدا» تمایز بگذارید. هرچند تعبیر «خود خدا» هم فرآورده زبان انسان و برداشت‌ها و تصویرسازی‌های متغیر او در باب خداست. بنابراین نهایتاً تعبیر غیر واقع‌گرایانه از دین تعبیری است بیرون از حوزه دین. این را هم بگویم که مقصودم از دگرگون شدن احوال آدمی، رسیدن او به مقامی است که در آن خودمداری (self-centeredness) نفی می‌شود.

اکرمی: بله، بیرون از حوزه اعتقاد و تجربه دینی است، اما آیا نمی‌توان خلاف آن دلیل آورد؟ نه، نمی‌توان. البته نوعی دلیل هست که به موضوع مربوط می‌شود، هرچند این دلیل هم از مقوله برهان نیست و نادرند کسانی که قائل به تعبیری غیر واقع‌گرا در باب دین باشند و در عین حال این دلیل را بپذیرند. دان کویپیت، تا دلتان بخواند، مطالب عالی درباره شگفتی‌ها و خوبی‌های زندگی نوشته. آدم‌های بسیار خوشبختی مثل او و ما که شرایط زندگی مان طوری است که نمی‌دانیم گرسنگی یعنی چه و مشغول این نوع بحث‌ها هستیم، یعنی ما آدم‌های تحصیل کرده غرب که نسبتاً وضع رو به راهی داریم، باری برای امثال ما، زندگی چیز باشکوهی است. ما می‌توانیم با کویپیت هم صدا بشویم و بگویم حتی اگر فراتر از این دنیا، واقعیت دیگری نباشد بازهم غمی نیست، همین دنیا ما را بس، همین قدر هم بی‌اندازه باشکوه و دلپذیر است. اما از این نکته غافل نشوید که جز اقلیت ناچیزی از آدمیان بقیه انسان‌ها کلاً در طول تاریخ از چنین شرایطی برخوردار نبوده‌اند. اگر کل تاریخ را در نظر بگیرد و وضع بشر را در سرتاسر کره خاک و در کل انحصار ملاحظه کنید آنگاه به تصویر و تابلویی دلگیر و بسیار بسیار منفی می‌رسید. اما عده‌ای این قضیه را درک نمی‌کنند و مثلاً پیش خودشان فکر می‌کنند زندگی در کیمبرج چقدر عالی است و دنیا واقعاً جای خوبی است. اما من می‌خواهم به این

نوع اشخاص گوشزد کنم که تصویری جامع از کل زندگی واقعاً تصویر به شدت یأس‌آور و هولناکی است، هرچند می‌دانم پذیرش این مطلب برای آنها آسان نیست. طبیعت باوران سخت‌گیری مثل برتراند راسل چشمشان بر این واقعیت گشوده بود و آن را کاملاً می‌دیدند. راسل می‌گفت دنیا جای فوق‌العاده هولناکی است.

اکرمی: او برای وجود خدا چندان دلیل و نشانه‌ای در جهان نمی‌یافت.

درست است. به نظر راسل، ادیان پدیده‌هایی تاریخی بودند. این را هم بگویم که وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم می‌بینیم ادیان در قالب‌های رسمی و سازمان‌یافته‌شان، همان قدر که منشأ فایده‌ی بودند منشأ ضرر و زیان هم بوده‌اند. به علاوه راسل فکر می‌کرد که اشخاص تنها با تکیه به ادله فلسفی به خدا معتقد می‌شوند. جواب این ادله را هم که او در آستین داشت، مفهوم تجربه دینی هم اصلاً در قاموس او جایی نداشت. اما او در مقایسه با امثال کویپیت، در معنای متعارف کلمه آدم واقع بین تری بود چون تأکید می‌کرد که تصویر کامل واقعیت تصویری به شدت هول‌آور است.

اکرمی: در اینجا سؤال این است که پیروان معمولی ادیان مختلف چطور می‌توانند هم دیدگاهی پلورالیستی نسبت به دین داشته باشند و هم در عین حال به دین خود ایمان کامل داشته باشند؟ موضوع این است که فهم پلورالیستی از دین ظاهراً کار را برای آنها از این بابت دشوار می‌کند که آنها معتقدند باورهایشان، یا هر آنچه را که در مقام ارزش‌های دینی ارجمند می‌شمارند، منطقی با واقعیت است. پای بندی آنها به باورهایشان منوط به این است که این باورها را منطبق با واقعیت بدانند. اما آیا فکر می‌کنید آنها در صورت پذیرفتن دیدگاه پلورالیستی، بازهم می‌توانند پای بندی خود را نسبت به اعتقادشان حفظ کنند؟

به نظر من، بستگی دارد به ظرفیت فکری فرد. هرچه باشد، در مقیاس وسیع، بیشتر مسیحیان جهان را روستائیان بی‌سواد تشکیل می‌دهند، در مورد مسلمانان هم این نکته صدق می‌کند. «روستایی» شاید کلمه مناسبی نباشد ولی مقصودم این است که دغدغه عمده آنها به دست آوردن لقمه‌ای نان بخور و نمیر است و کاری به بحث‌های فلسفی ندارند؛ مسائل فلسفی گریبانشان را نگرفته. خب، در این سطح، موضوع کثرت‌گرایی دینی اصلاً مطرح نمی‌شود. ولی مثلاً، من اگرچه در شورای کلیسای اصلاح‌شده در بیرمنگام عضویت دارم، اما بیشتر به کلیسای کواکرها می‌روم، تنها به این دلیل که سر راه من است. اما یکشنبه پیش به کلیسای خودمان رفته بودم که هرسال در ماه اکتبر چهار سخنرانی با عنوان «سخنرانی درباره ایمان مسیحی رادیکال» برگزار می‌کند. در این رشته سخنرانی‌ها به کرات با سخنرانانی روبه‌رو می‌شویم که آموزه تثلیث را صرفاً برساخته‌ای متافیزیکی می‌دانند و برای آن معنای مشخصی پیدا نمی‌کنند. همچنین است بکرزایی حضرت مریم که این روزها چه بسا مسلمانان بیش از اکثر مسیحیان یا بیش از اکثر مسیحیان تحصیل کرده به آن معتقد باشند. همچنین قیام جسمانی مسیح پس از مرگ، بسیار مورد بحث است و بسیاری از مسیحیان بر این ادعا که مسیح به معنای حقیقی کلمه از قبر برخاسته پافشاری نمی‌کنند و بیشتر ترجیح می‌دهند بگویند آنچه اتفاق افتاد این بود که مسیحیان صدر اول، عیسی را در رؤیاهایشان دیدند؛ و راستش را بخواهید در تنها قولی که از شاهدهی عینی درباره دیدار با مسیح نقل شده یعنی قول بولس قدیس که می‌گوید در مسیر دمشق با او روبه‌رو شده به هیچ وجه سخنی از حضور جسمانی مسیح نیست، صحبت از دیدن توری درخشان و شیدان یک صداست. درباره این چیزها امروزه در جمع مسیحیان تحصیل کرده بی‌رودریاستی بحث می‌شود، هرچند بخش اعظم مسیحیان، پیرو کلیسای کاتولیک‌رمانند، و واتیکان هم سخت در تلاش است با این افکار مقابله کند و آنها را افکار ضالّه می‌داند. این را بگویم که بسیاری از اعضای تحصیل کرده کلیساهایی که گفتم، در دل با انواع و اقسام پرسش‌ها و تردیدها روبه‌رو هستند. خوششان نمی‌آید زیر فشارشان قرار دهید و پیرسید: تو واقعاً به بکرزایی معتقدی؟ به عروج جسمانی مسیح به آسمان واقعاً اعتقاد داری؟ مطابق نقل کتاب مقدس مسیح به آسمان رفت، به درون ابرها، و از دیده‌ها پنهان شد و این عروجی جسمانی بود. مسیحیان بسیار زیادی هستند که اصلاً بر سر این قضیه پافشاری نمی‌کنند و میل دارند درباره اش سکوت کنند. بنابراین حرف من این است که بله، این امکان هست که رفته رفته با گذشت زمان و همگانی شدن این نوع بحث‌ها، باورها تغییر کنند، چنان که در قرن نوزدهم با کشف تکامل زیست‌شناختی، تحولات بنیادینی رخ داد. عامل تغییر صرفاً نظریه تکامل نبود، بلکه موضوع این بود که دیگر نمی‌شد مفاد کتاب مقدس را عیناً و در معنای حقیقی آن صحیح دانست. چون نظریه تکامل با نخستین آیات سفر پیدایش ناهمخوان است. این ضربه محکمی بود و من می‌دانم که همین حالا هم تعداد زیادی مسیحی بنیادگرا هستند که کلمه به کلمه کتاب مقدس را در معنای حقیقی آن صحیح می‌دانند اما اغلب مسیحیان دیگر چنین اعتقادی ندارند. پس امکان تحول وجود دارد هرچند زمان زیادی لازم است. من کاملاً مطمئن زمانی خواهد رسید که در میان مسیحیان، کلیساهای اصلی و جریان غالب این واقعیت را بپذیرند که مسیحیت، آگاهی راستین و اصلیلی است در کنار دیگر آگاهی‌های راستین و اصلیل درباره خدا، یعنی از این حیث منحصر به فرد نیست. نگفتم همه مسیحیان، چون عده‌ای آن را نخواهند پذیرفت چنان که در گذشته نپذیرفتند. بنابراین همواره مسیحیان بنیادگرای خواهند بود (شاید هم بخش اعظم‌شان) که می‌خواهند همه چیز مطلقاً روشن، صریح، ساده و عاری از هر شک و شبهه باشد. این در مورد سایر دین‌ها هم صدق می‌کند. اما در این میان عوامل بسیار دیگری هم تأثیرگذار است.



برای مثال می بینیم که در قرن هجدهم و تحت تأثیر نهضت روشنگری، در مسیحیت به لحاظ دیدگاه و طرز فکر بسیاری چیزها تغییر کرد. گمان می کنم بی راه نباشد اگر بگویم که اسلام در مجموع از چنین مرحله ای عبور نکرده یا شاید بشود گفت اسلام از این بابت تازه در آغاز راه است، و این تفاوت مهمی است. اما بله، من به نیروی تأثیر اندیشه و استدلال، نه در کوتاه مدت بلکه در بلندمدت، قویاً باور دارم. برای این که تحول اساسی اتفاق بیفتد نسل هایی باید بیایند و بروند. اما در مسیحیت این اتفاق در جریان است و تعداد کسانی که به دیدگاهی پلورالیستی یا نیمه پلورالیستی رو می آورند هر روز بیشتر و بیشتر می شود. برای مثال کسانی که در خود ایالات متحده با اولین پلنتینگا دیگر هم عقیده نیستند



بسیار زیاد است. هرچند خیل عظیمی بنیادگرای انجیلی هستند که برای آنها، دفاع پلنتینگا از موضع مطلوب شان کار بسیار ارزشمندی است. اما من فکر می کنم قطعاً زمانی می رسد که مسیحیان دیدگاه پلورالیستی را کاملاً بپذیرند، البته عمر من قد نمی دهد، ولی صد سال دیگر چرا. در هندویسم که همین حالا هم این اتفاق افتاده. در این زمینه ویلفرد کنترول اسمیت بسیار تأثیرگذار بوده.

اکرمی: آیا پیش بینی می کنید که در زندگی مسلمانان عادی هم این نوع تغییرات اساسی اتفاق بیفتد؟ فکر می کنید این مسلمانان، چگونه اندیشه کثرت گرایی دینی را در متن زندگی شان وارد خواهند کرد؟

عوامل زیادی دخیلند، از جمله عامل اقتصاد. برای فهم مسائل دشواری مثل کثرت گرایی دینی باید هم فراغت داشت و هم تحصیلات خوب. بنابراین سطح توسعه اجتماعی اقتصادی کشورها در اینجا اهمیت پیدا می کند. این هم مهم است که میزان قدرت کلیسا یا روحانیون مسلمان چقدر باشد. در جهان مسیحی قدرت کلیسا در مقایسه با گذشته بسیار کمتر شده است. مثلاً در اکثر کشورهای کاتولیک اروپا، از جمله احتمالاً ایتالیا، کنترل جمعیت عموماً اعمال می شود، هرچند واتیکان این عمل را مطلقاً محکوم می کند. مردم، از بسیاری جنبه ها، کاتولیک های معتقدی هستند، به این معنی که به طور مرتب در مراسم عشاء ربانی حاضر می شوند، اما در مواردی، به خصوص در زمینه مسائل اخلاقی، نظر پاپ را نمی پذیرند. به نظر آنها در این زمینه واتیکان مثل نسلی است که روزگارش سپری شده. آنها خودشان را آن چنان هم کاتولیک به حساب نمی آورند و ناچارند بپذیرند که به شکلی اساسی با پاپ اختلاف نظر دارند، هرچند پاپ با یکی پس از دیگری می آیند و می روند.

دبیاغ: برگردیم به بحث قبلی مان درباره رویکرد واقع گرایانه و تفاوتش با رویکرد ضدواقع گرایانه یا غیرواقع گرایانه. این پرسش هنوز برابرم مطرح است که اگر بپذیریم دیدگاه های دینی متفاوت هست و نیز در داخل ادیان مختلف تجربه های دینی رخ می دهد، در این صورت چرا باید فرض کنیم پس پشت همه این ها واقعیت دیگری هم هست؟ به عبارت دیگر سؤال من این است: چه اشکالی دارد که تمام این ها را صرفاً محصول فرافکنی انسان ها بدانیم و ورائی آن قائل به چیزی نباشیم؟

من هم می توانم عین این سؤال را از شما پرسیم. شما، که قاعدتاً در مقام مسلمانی معتقد وجود خدا را باور دارید، چطور اثبات می کنید که خدا هست؟
دبیاغ: من فکر می کنم این سؤال دیگری است. با این فرض که ما به وجود خدا اعتقاد داریم... از این نقطه که شروع کنیم یادمان می آید که کانت گفته بود وجود خدا شرط ضروری حیات اخلاقی است. من هم می خواهم بگویم که وجود امر واقعی یا امرغایی شرط ضروری حیات دینی است.

دبیاغ: آیا این نوعی رویکرد روانشناختی یا عمل گرایانه است؟
نه، اگر تجربه های دینی اصیل و معتبر باشد، پس باید فرض کنیم خدا هست.
دبیاغ: اما به نظر امثال فویرباخ، اصل مسأله این است که آیا این تجربه ها اصیل و معتبر هستند یا نه. ما فقط وقتی ناچاریم وجود خدا را فرض کنیم که تجربه های دینی خودمان را اصیل بدانیم. اما به نظر فویرباخ و کیوپیت نکته اصلی این است که اصلاً چرا باید تجربه دینی را اصیل و معتبر شمرده.

اما این سؤال را می توان پیش روی پیروان همه ادیان قرار داد و تنها به این یا آن دین خاص محدود نمی شود. مثلاً شما از کجا می دانید که «الله» وجود دارد، از کجا می دانید که یهوه هست، از کجا می دانید که اقنوم ثلاثه (Holy Trinity) وجود دارد؟ هیچ یک از ما مدعی اثبات این ها نیستیم، هستیم؟

دبیاغ: نه، اثبات نمی کنیم. ولی با این حال می توانیم بگویم که اعتقاد ما به خدا، باوری است موجه، هرچند ضرورتاً باور موجه صادق نیست.

گمان نمی کنم کیوپیت با این نظر مخالف باشد.
دبیاغ: بله، او حتی موافق است. او معتقد به «صورت زندگی» به معنای ویتگنشتاینی کلمه است. بله، البته.

دبیاغ: بنابراین، این ها صورت های مختلف زندگی است، بازی های دینی مختلف است. به عبارت دیگر، صورت های موجه زندگی است، اما لزوماً صورت موجه صادق نیست.

پس شما می خواهید بگویید که اعتقاد به وجود «الله» باوری موجه و صادق است، این طور نیست؟

دبیاغ: نه، حرف من این است که این باور موجه است، اما نه موجه صادق. من نمی توانم صدقش را اثبات کنم.

دقیقاً. من هم نمی توانم.

دبیاغ: اما این برای دیدگاه پلورالیستی مسأله ساز می شود.

نه، فکر نمی کنم بیش از آن مقدار که برای دیدگاه سنتی مسأله درست می کند برای دیدگاه پلورالیستی مسأله ساز شود. چون برای مثال وقتی من از درون سنت مسیحی به سنت های دیگر نظر می کنم می بینم تجارب دینی پیروان ادیان دیگر، همان کیفیت و قدرت اقلیتی را داراست که تجربه های دینی مربوط به سنت من. و نیز می بینم که تحول رستگاری بخش یعنی ترک خودمداری، در میان پیروان ادیان دیگر هم رخ می دهد. بنابراین نمی توانم کار را ساده کنم و براساس دیدگاه واقع گرایانه خام بگویم که واقعیت قدسی دقیقاً همان است که الهیات من می گوید و تصویر یا فهم مسیحی از خدا معادل با خداست. من باید بین واقعیت قدسی چنان که در نفس الامر هست و آگاهی مسیحی از آن واقعیت، فرق بگذارم و باید همین اصل را در مورد ادیان دیگر هم به کار برم. وقتی این کار را کردم، سرآخر به این برداشت پلورالیستی می رسم که اولاً چنین واقعیتی هست و ثانیاً چون رئالیست هستم آن را واقعیتی مستقل از ذهن ما آدمیان می دانم. این واقعیت را انسان هایی که به لحاظ فرهنگی و دینی متفاوت هستند به شکل های مختلف (که در تاریخ دین می توان دید) تجربه می کنند و نیز درباره اش فکر می کنند. اما همه این ها منوط است به آن ایمان اولیه یعنی ایمان به وجود واقعیتی که قابل اثبات نیست. و این نکته ای است که شما و من قبولش داریم.

دبیاغ: دیدگاه دیگر این است که مستقل از این تجربه ها واقعیتی هست، اما در عین حال چنین نیست که همه این تجربه ها درست باشند بلکه فقط مثلاً تجربه محمد (ص) درست است، اما تجربه مسیح نادرست است. این هم یک دیدگاه است.

این دیدگاه انحصارگرایانه است.

دبیاغ: شما رویکرد شمول گرایانه یا انحصارگرایانه را چطور نقد می کنید؟

خب، فقط از این طریق که می بینم تنها در سنت من نیست که انسان ها به رستگاری می رسند. در سنت های دیگر هم رستگاری رخ می دهد. اگر من مسیحی به شکلی سنتی بگویم که شناخت کامل خدا (که مسیح جلوه اوست) فقط برای ما مسیحیان و از رهگذر کتاب مقدس ممکن می شود و فقط ما مسیحیانیم که به واسطه نبایش به نام مسیح، رابطه سرراست تری با خدا داریم و با شرکت در مراسم عشاء ربانی وجود خدا را به معنای حقیقی کلمه در خود جذب می کنیم و... آن گاه لازمه این نوع سخنان این است که ما مسیحیان در مقایسه با غیرمسیحیان به لحاظ اخلاقی و روحی آدم های بهتری هستیم. در حالی که قسه این نیست و اگر نیست پس باید به تبعاتش تن داد.

اکرمی: یعنی همان طور که در انجیل آمده ما «آنها را براساس میوه ها و آثارشان می شناسیم.» بله، دقیقاً.

اکرمی: به خاطر دارم که یک بار در کانادا بحثی داشتیم با دکتر سروش درباره فلسفه علم. من از او پرسیدم که چطور او راهش را از برخی فلاسفه علم مثل فایرابند و تامس کون (دست کم در بعضی از قرائت هایی که از آرای او می شود) جدا می کند یعنی از راه کسانی که فلسفه علم شان آتاریستی است. به او گفتم پس از ترک اردوگاه رئالیسم خام می توان مسیر را همچنان ادامه داد، چرا باید در ایستگاه کارل پوپر و رئالیسم انتقادی توقف کنیم و همراه فایرابند و کون راه را تا به پایان نپساییم، یعنی چه اشکالی دارد به اینجا برسیم که در علم، نظریه های رقیب همگی به یک اندازه محصول پارادایم اند و با تغییر پارادایم از رده خارج می شوند و این که نظریه ها هیچ ربطی به واقعیت ندارند و فقط افسانه های مفیندند. او گفت که یک پاسخ ممکن به این سؤال این است که ما به لحاظ تاریخی، اکنون قدرت بیشتری در تسخیر طبیعت داریم و اگر از موضعی عمل گرایانه بخواهیم به این سؤال جواب بدهیم، می توانیم بگویم که این قدرت بیشتر در امر تسخیر طبیعت، نمودار آن است که ما توانسته ایم نسبت به قبل، طبیعت را بهتر بشناسیم. این نظریه ها در کار تسخیر طبیعت به ما قدرت بیشتری بخشیده اند. پس رابطه ما با واقعیت قطع نشده است. آیا در بحثی هم که الان بین ما جریان دارد می شود به چنین جاهایی رسید؟

بله، در مورد آثار و ثمرات اخلاقی و روحی هم می توان چنین استدلالی کرد.

اکرمی: به علاوه آیا می توانیم بگویم از آنجا که ما این نوع دگرگونی احوال را در میان پیروان همه سنت های دینی مشاهده می کنیم، پس این ادعای ما موجه است که همه آنها برحق اند؟ آیا به این ترتیب می توانیم در مخالفت با دیدگاه غیردینی استدلال کنیم و بگویم آن نوع دگرگون شدن احوال تنها شامل افراد مذهبی می شود و آدم های غیرمذهبی از این عوالم دورند؟

نه، فکر نمی کنم بشود. اما آنچه از دیدگاه دینی باید گفت این واقعیت بسیار مهم و اساسی است: انسان این قابلیت را دارد که خداوند به درونش راه یابد و نزدش حاضر شود. اما لازم نیست که این واقعه در قالب نمادهای دینی نمود یابد. اگر تا به حال و در طول تاریخ بشر چنین بوده، معنی اش این نیست که وقتی اشخاص از لفظ خدا یا اساساً از زبان دینی استفاده نمی کنند پس دیگر در طول زندگی واکنشی نسبت به آن واقعیت (اگر وجود داشته باشد) نشان نخواهند داد.

اکرمی: مقصودم از اشخاص غیرمذهبی کسانی است که هیچ تجربه دینی ندارند. آدم های

مذهبی فقط آنهایی نیستند که درباره خدا باورهای خاصی دارند یا به شکل رسمی مذهبی اند. به هر حال مقصودم از آدم غیرمذهبی کسی است که فاقد هرگونه تجربه دینی است.

ساده ترین تعریف تجربه دینی که تعریف نارسایی هم هست این است: هر تجربه ای که در قالب و ساختار زبان دینی صورت بیانی پیدا کند. حالا اگر تعریف تجربه دینی این است، من گمان می کنم ضرورت ندارد آگاهی از امر غایی صرفاً در قالب زبان و نمادهای دینی بیان شود. مثلاً جوان های زیادی هستند که به صورت داوطلب در سازمان هایی از قبیل «پزشکان بدون مرز»، «امداد مسیحی»، «صلیب سرخ»، «هلال احمر» و . . . کار و گاهی با جان شان بازی می کنند. آنها در راه خدمت به انسان های حاجت مند، یک دنیا مشقت را به جان می خرند. حرف من این است که این قبیل اشخاص، به این ترتیب نسبت به وجود و حضور آن واقعیت غایی واکنش نشان می دهند، هرچند چه بسا آن حضور در قالب مفاهیم دینی به آگاهی آنها راه نیافته باشد.

اکرمی: بنابراین تحولی که از آن صحبت می کنید ممکن است خارج از محیط دینی هم اتفاق افتد. بله، و اتفاق هم می افتد.

دباغ: اگر این طور است که تحول به معنی نفی خودملاوری، خارج از محیط دینی هم اتفاق می افتد پس دیدگاه دینی چه اهمیت و معنایی دارد؟

دیدگاه دینی، اندیشه و ایده ای است درباره ساختار واقعیت. براساس این تلقی، وجود ما محدود به وجود مادی ما نیست، بلکه در ورای این حیات خاکی، حیات دیگری هم هست. و اگر ما باور کنیم که حیات دیگری هم هست، چنین باوری دیدگاه و نگاه ما را نسبت به حیات این دنیا هم عوض می کند. بنابراین اگرچه هستند چنین آدم های بی نظیری که در راه خدمت به دیگران حاضرند جان ببازند، ولی ما، براساس دیدگاهی دینی گمان می کنیم که آنها خود را به خطر می اندازند در حالی که دقیقاً نمی دانند چرا چنین می کنند.

اکرمی: به قول کارل راتر آنها «دین داران گمنام» اند.

بله. البته کسانی خواهند گفت که این طرز فکر نوعی خودبرتربینی است. ولی نکته این است که این اندیشه به لحاظ منطقی انسجام دارد. کثرت گرایان مخالفان خود را در برابر این سؤال قرار می دهند: شما برای تبیین واقعیت های موجود چه نظریه ای بهتر از نظریه کثرت گرایی سراغ دارید؟ پلیستیکاً برای تبیین واقعیت های موجود چیزی در دست ندارد. او فقط از این حق دفاع می کند که شما مجازید موضع انحصارگرایانه تان را تغییر ندهید و به نظر من در این راه موفق هم هست. اما با این کار به هیچ وجه نمی توان کل ماجرا را توضیح داد. اکرمی: آیا ما هیچ نوع دلیل معرفت شناختی، متافیزیکی، اخلاقی یا تجربی داریم که براساس آن بتوان از دیدگاه دینی در برابر دیدگاه غیردینی دفاع کرد؟

افزادی که داشتیم درباره شان صحبت می کردیم یعنی کسانی که مذهبی نیستند ولی در عین حال اثرات و ثمرات آگاهی به واقعیت متعالی را در زندگی شان نشان می دهند، تجربه دینی آشکاری ندارند و تجربه شان پوشیده و پنهان است. اما تجربه دینی آشکار یکی از واقعیت های مهم تاریخ زندگی بشر است که نمی شود نادیده اش گرفت و کسی که اهل فکر و اندیشه است نیاز دارد که بفهمد در تجربه دینی ماجرا از چه قرار است. ادعای من این است که فعلاً کثرت گرایی دینی بهترین فرضیه ای است که به سادگی هرچه تمام تر برخی از واقعیت ها را تبیین می کند. وجود آدم هایی هم که در عین غیرمذهبی بودن اثرات و ثمرات واکنش به امر واقعی غایی را در زندگی خود نشان داده اند نافی این نظریه نیست. اگر همه ادیان کاملاً از بین بروند، در آن صورت انسان ها چاره ای ندارند جز این که صبر کنند تا مرگشان برسد و ببینند موضوع چیست. اما واقعیتش را بخواهید ظاهراً این مقتضای طبیعت آدمی است که امور طبیعی را در چارچوب و بستری فوق طبیعی تجربه کند. سابقه این قضیه را می توان حتی در قلیبی ترین شواهد و اسناد مربوط به تاریخ زندگی بشر هم دید، مثلاً در عهد عتیق. اما بنا نیست دیدگاه پلورالیستی به همه سؤالات پاسخ بدهد. این فرضیه تنها به بعضی سؤالات که به یک اندازه برای همه ما مطرح است جواب های بهتر و جامع تر می دهد. دباغ: از دیدگاه شما وحی صرفاً پاسخی و واکنشی انسانی است به واقعیت غایی. درست است؟

بله، درست است. تازگی ها داشتم چیزی از دکتر سروش می خواندم درباره وحی. دیدم او آنجا درست همین مطلب را گفته، این که وحی همیشه در چارچوب و قالبی انسانی و بشری دریافت می شود، دریافت کننده اش هم انسان ها هستند؛ اگر جز این بود منشاء اثری نمی شد.

دباغ: ولی وحی فراقطنی هم نیست، هست؟

نحوه اندیشیدن ما درباره وحی، نحوه مفهوم سازی ما در نسبت با آن و نیز قالب الهیاتی آن بشری است. البته به نظرم «فراقطنی» کلمه مناسبی نیست. تفکر بشری، تحویل بشری، تصویرسازی بشری، این ها تعبیرهای مناسب تری هستند. «فراقطنی» ممکن است خیلی راحت ما را به خطا بیندازد.

دباغ: پس وحی فراقطنی نیست؟

نه، نیست. اما قوه خیال بشر، مجموعه مفاهیمی که در دست ماست، و سنت های بشری که بر ما تأثیر می گذارد، باری کل این اوضاع و احوال بشری علت وجود تنوع دینی یعنی علت وجود شیوه های گوناگون اندیشیدن به امر غایی است.

اکرمی: شما در بعضی از نوشته هایتان، راجع به «وجود متعال» از تعبیر «بر ما اثر می گذارد»

استفاده کرده اید، در این باره چه توضیحی دارید؟

مسأله اینجاست که کلمه مناسبی وجود ندارد، چون طبیعتاً ما در چارچوب و محدوده زبان بشری می اندیشیم. اما به نظر من آنچه ارزش تأکید دارد و بسیار مهم است این نکته است: در ما چیزی هست که مسیحیت آن را صورت خداوند در درون ما یا در درون همه انسان ها می نامد. در یهودیت، خدا هم درون ماست و هم ورای ماست. در تعبیر قرآنی هم خدا از رگ گردن به ما نزدیک تر است. خلاصه در همه جا این مضمون را می یابید که در درون ما چیزی هست که به واسطه آن ما انسان ها می توانیم نسبت به امر غایی واکنش نشان دهیم. و این سخن عمیق هم از آن متفکر مسیحی آگوستینوس است که گفت: «دل ما وقتی آرام می گیرد که در تو آرام بگیرد». پس چیزی در ما هست که نه تنها می تواند به خدا واکنش نشان دهد، بلکه اساساً محتاج وجود خداست. البته این هم هست که ممکن است بر روی این استعداد سرپوش گذاشته شود و یا فراموش و لگدکوب شود؛ فرهنگ می تواند این کار را بکند.

دباغ: وقتی شما درباره تأثیر «واقعیت متعال» صحبت می کنید به نوعی دارید اشاره می کنید بر تعامل میان ما و آن واقعیت متعال و به تعبیر عرفا دارید از تنوع تجلیات خداوند سخن می گوید، درست می گویم؟

بله، تجلی آن واقعیت مثلاً به صورت اقنوم ثلاثه ساخته ای بشری است. اما این ساخته بشر محصول واکنش او به واقعیت متعال است. چون ما انسان ها فقط در چارچوب ایده ها و اندیشه های ساخت بشر قادر به اندیشیدنیم.

دباغ: و این تجلی هیچ نسبتی هم با آن واقعیت ندارد.

اکرمی: ما معمولاً از کلمه پاسخ و واکنش وقتی استفاده می کنیم که محرکی در کار باشد. این همان جایی است که پای زبان می لنگد. بالاخره زبان را انسان ها ساخته اند تا با آن به مسائل و مشکلات عادی زندگی خود بپردازند. به همین دلیل برای چیزی که در حیطه امور عادی زندگی نیست، کلمه صددرصد مناسب وجود ندارد، کلمه ای که دقیقاً با تصویری که ارائه کردم بخواند. واقعیت که سرچای خودش است، اما ما وقتی از آن باخبر می شویم، می گوئیم واقعیت بر ما نمایان شد یا واقعیت غایی دارد خود را به ما می نمایاند.

دباغ: مقصودتان از «کلمه صددرصد مناسب» چیست؟ شما وقتی می گوئید «واقعیت غایی خود را به ما می نمایاند» من معنای دقیق سخن شما را نمی فهمم.

می بینید! زبان نمی تواند چیزی را که در مقولات ذهن نمی گنجد یعنی فوق مقولی است توصیف کند. پرسش هایی مثل این که واقعیت غایی شخص است یا غیرشخص، خوب است یا بد و . . . سؤالات نامربوطی است. مسأله به این سادگی ها نیست که الهیات سلبی را پیش بکشیم و صرفاً بگوئیم: نمی توان گفت خدا قدرتمند است و . . . نه، موضوع اساسی تر از این حرف هاست. تمام این مفاهیم متضاد (خوب در مقابل بد، شخص در مقابل غیرشخص و . . .) که بشر در مقام تفکر از آنها استفاده می کند، وقتی نوبت به واقعیت غایی می رسد غیرقابل استفاده می شود.

دباغ: پس این واقعیت غایی چیست؟ «هیچ چیز» است؟

فراتر از حیطه درک بشر است. همه الهی دانان بزرگ این را گفته اند، اما راه را تا آخر نرفتند. از یک طرف می گویند، در نهایت خدا در دایره فهم آدمی نمی گنجد اما روز بعد (مثلاً یکشنبه ها) می گویند ما می دانیم که خدا اقنوم ثلاثه است، پدر است، پسر است، روح القدس است، در عیسای ناصری تجسد یافته است و چیزهایی از این قبیل.

دباغ: این دوگانگی را چطور می توانیم برطرف کنیم؟

نمی توانیم برطرف کنیم. آنها متوجه نیستند که نمی شود هر دو چیز را باهم داشت. شما نمی توانید از یک طرف امر غایی را وصف ناپذیر و فوق مقولی بدانید، از طرف دیگر آن حرف هایی را بزنید که گفتم. تنها چیزی که می توانیم بگوئیم این است که اگر فرض کنیم شکل های گوناگون تجربه دینی آثار رستگاری بخش دارند و تجربه های معتبر و اصیل اند و صرفاً محصول فراقطنی انسان ها نیستند، باری در آن صورت باید چیزی حتماً وجود داشته باشد که همان واقعیت غایی است. ما در مقام بیرون یک دین از موضع درون دینی اعتقاد داریم که تجربه های دینی ما محصول فراقطنی نیست، هرچند به نحوی روزافزون درمی یابیم که شکل های متفاوت تجربه دینی تحت تأثیر عوامل بشری بسیار زیادی است. اما نقطه شروع من درون دینی و از موضع ایمانی خاصی است. من کارم را از موضعی بیرون دینی آغاز نمی کنم یعنی ادعا نمی کنم که می توانم وجود واقعیت متعال و مستقل از ما را اثبات کنم.

دباغ: اثبات نمی توانیم بکنیم، فقط باید فرض بگیریم.

درست است. زبان موجودیت بسیار لغزنده و اطمینان ناپذیری دارد.

دباغ: و پیگنشتاین در پایان تراکتاتوس می گوید در این خصوص باید سکوت اختیار کنیم. دقیقاً همین طور است. همه متفکران بزرگ دینی این را گفته اند. پس ما هم بهتر است فعلاً سکوت اختیار کنیم، تا نوبتی دیگر. ■

یادداشت:

*این مصاحبه در اکتبر ۲۰۰۴ در بیرمنگام در منزل جان هیکن انجام گرفت. متن پیاده شده آن در اختیار هومن پناهنده قرار گرفت و او به رهم اشتغاف فراوان و فرصت کمی که در اختیار داشت، درخواست ما را بی پاسخ گذاشت و تدوین و ترجمه این مصاحبه را برعهده گرفت. از این بابت از او ممنونیم.

